

دانشجو و چالش های سه گانه

گفت و گو با کمال رضوی و جلال یوسفی

هر بار که برای گفت و گو با دوستان قرار می گذاشتم، پس از چند روز خیر دستگیری آن عزیز را می شنیدم. خبری که کم کم داشت طلسم گفت و گو و این شماره می شد، اما بالاخره این طلسم با کمال رضوی و جلال یوسفی شکست. جلال که اکنون در مقطع دکتری فیزیک دانشگاه شهید بهشتی درس می خواند، قبلاً برق خوانده، ولی کمال پس از کارشناسی کامپیوتر از دانشگاه علم و صنعت، اکنون در مقطع کارشناسی ارشد پژوهش علوم اجتماعی دانشگاه تهران درس می خواند. هدف از این گفت و گوها، گردآوری تجربه های چند دانشجوی فعال است. امید که این هدف، هر چند کوچک و کند، حاصل شود؛ باشد تا همین بی نهایت کوچک ها در کنار هم، زمانی ارزشمند واقع شود.

مهدي فخرزاده

آقای یوسفی شما در دوره دانشجویی فعال بوده اید و در تحصیل نیز بسیار موفق؛ چگونه این دو وضعیت را با هم تنظیم می کردید؟ آیا مشکلی برایتان پیش نیامد؟

یوسفی: به نظر من این دو دغدغه به جایی است، اما مختص دوران دانشجویی نیست. انسان از بد و خلقت با چنین وضعیتی روبروست. حتی یک ورزشکار این دغدغه را دارد، برای نمونه اردوهای طولانی برای یک ورزشکار با وضعیت خانواده چالش برانگیز است، ولی این مسئله در فعالیت های مدنی و اجتماعی بیشتر نمود دارد، چرا که در دیگر عرصه ها این چالش با توجه به اینکه مسئله در آمد و جو دارد قابل حل تر می نماید. مؤسس موسسه «محک» خانم قدس، می گفتند هنگامی که می خواستند این موسسه را راه بیندازند، با چالش های فراوانی روبرو بودند. آنها ابتدا یک محل را برای حمایت از کودکان سرطانی انتخاب کردند، اما خود اهالی محل دوست نداشتند محله شان محل کودکان سرطانی شود در نتیجه بارها تابلوی آنجا را کشند و به شیوه های مختلف اعتراض کردند. مردم، آنجا را بدیمن می شناختند و حتی پاره ها شیشه های این محل را شکستند. در عین حال ایشان می گفتند همسرشان در مورد مسئولیت های خانه معتقد بودند که کار بیرون نباید روی وضعیت خانه تأثیری بگذارد. خانم قدس از این موضوع ابراز خوشحالی می کردند. ایشان می گفت مادر شدن و همسر بودن، چیزی از زندگی است و واقعیتی است

که اگر آن را نپذیرم، گویی خود را انکار کرده ام. خانم قدس می گفت همسرم باعث شد من این واقعیت را ببینم و این به موفقیت بیشتر من انجامید. من می خواهم از این منظر به فعالیت های دانشجویی بنگرم. در واقع باید همه چیز را با هم دید. ملاصدرا در شرح اصول کافی می گویند: «صد عقل؛ جهل به معنی وجودی آن است، یعنی ادراک شیء به خلاف آنچه هست و این از بست ترین اخلاق زشت و فاسدترین آنهاست؛ زیرا کفر شاخه ای از آن است.» در واقع بر اساس این تفسیری که ملاصدرا می گویند آنچه که خانم قدس اشاره داشتند، باید واقعیت را دید. به دلیل ویژگی های شرایط دانشجویی، گاهی واقعیت ها دیده نمی شود و یک نوع پوشاندگی در ذهن و فکر رخ می دهد. این سه چالشی که در ابتدای بحث مطرح کردید، به نوعی واقعیت هایی هستند که در پیرامون دانشجوی قرار دارند و پس از پذیرش، باید تکلیف خود را با آنها مشخص کند. به نظر من مهمترین مسئله برای هر فرد رشد

یوسفی: باید واقعیت را دید. به دلیل ویژگی های شرایط دانشجویی، گاهی واقعیت ها دیده نمی شود و یک نوع پوشاندگی در ذهن و فکر رخ می دهد.

خودش است. این را از منظر منفعت طلبی نمی گویم. اگر فرد رفتار خود را بر اساس رشد خود تنظیم نکند دچار مشکل خواهد شد.

تجربه خود شما چیست؟

یوسفی: یکی از آشنایان پیش از اینکه وارد فضای دانشگاه شوم نصیحتی به من کرد که بسیار برایم مفید واقع شد. ایشان می گفت تا چند ترم اول، خودت را وارد فعالیت سیاسی اجتماعی جدی نکن و اول سعی کن فضا را بشناسی. به همین دلیل تا دو سه سال اول من به صورت حاشیه ای به فعالیت های غیر درسی نگاه می کردم. از اواخر سال سوم به صورت جدی وارد فضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شدم. من ورودی ۷۸ بودم، دقیقاً سالی که ماجرای کوی دانشگاه اتفاق افتاده بود. سال ۸۱ که وارد انجمن اسلامی شدم اتفاقات جدیدی در دانشگاه در حال رخ دادن بود، به نحوی که در انجمن دانشکده برق فقط من مانده بودم. از اتفاق در آن دوره فشار بسیار زیاد درسی هم داشتیم، از یک سو نگران تداوم انجمن اسلامی بودم و از سوی دیگر درس های سنگین نشده بود. البته من از بین این سه چالش، مشکلی با خانواده خود نداشتم. آنها حتی مشوق من برای فعالیت هایم بودند. اما من در آن ترم نتوانستم تعادل جدی بین درس و فعالیتم برقرار کنم. آنچه به من کمک کرد، همان دو سال اول بود که وقتم را صرف شناخت اساتید و وضعیت دانشگاه کرده بودم و این آشنایی کمک بسیاری به من کرد و

تجربه های آشنا با هم بسیار بر ایم مفید بود.

آیامی توانید نقش شناختی که از شرایط پیدا کرد پندار بیشتر باز کنید؟

ایوسفی: من در آن سال ها با برخی از اساتید دانشگاه های مختلف بزرگان شهر و... مشورت هایی کردم، آنها هم فضای دانشگاه و هم فضای شهر را بهتر می شناختند و مشورت های آنها باعث می شد از تندروری هایی که ممکن بود به وجود آید جلوگیری شود. در نتیجه من این توان را پیدا کردم که فرصت هایم کمتر از دست برود. طبیعی است اگر آن مشورت ها نبود تندروری های بیشتری می شد و در نتیجه هزینه ها بالاتر می رفت. هر چند آن دوره زمان اصلاحات بود، اما هزینه های زیادی به دانشگاه تحمیل شد که شاید می شد با توجه به آن فضای این حجم از هزینه، تحمیل نشود. در مقابل، دانشجویانی هم بودند که به محض ورود به دانشگاه جذب فضای سیاسی می شدند و وقت زیادی هم صرف این فضای می کردند که گاهی شکل افراطی به خود می گرفت و از میان آنها بی که من می شناسم، به جرات می توانم بگویم فعالیت سیاسی آنها در حال حاضر صفر است. آن افراط به تفریط و انفعال انجامید. من ورود زود هنگام و پر شتاب را منصر می دانم، چرا که دانشجوی ۱۸ ساله که وارد دانشگاه می شود، تازه از فضای دبیرستان وارد دانشگاه شده و تا به حال با چنین فضایی رویه رو نبوده، در نتیجه ممکن است به افراط کشیده شود.

آقای رضوی، شما ابتدا یک رشته فنی را تا مقطع کارشناسی می خوانید و سپس در مقطع کارشناسی ارشد رشته ای انسانی را انتخاب کرده اید؛ آیا فکر نمی کنید که خود این تغییر ناشی از فشار سه چالش یاد شده بر شما باشد؟

آقای رضوی: من پیش از پاسخ به پرسش شما، اجازه می خواهم بحثی مقدماتی را مطرح کنم. لازم است تأکید کنم بر خلاف آنچه تصور می شود که فضای جدید جامعه منجر به حل یا تعدیل چالش سه گانه درس - خانواده - فعالیت دانشجویی، به برای دانشجویان شده، این چالش همچنان سر جای خود باقی مانده و شاید تشدید هم شده باشد. دیگر اینکه، همان طور که آقای یوسفی هم اشاره کردند، این چالش ها مختص به دانشجویان نیست، ما مسئله ای با عنوان تعارض نقش ها داریم که آقای یوسفی هم به مصادیقش اشاره کردند، برای نمونه خانمی که ناظم مدرسه است، جایگاه ناظم بودن ممکن است با مادر بودنش تعارض ایجاد کند. در مقام ناظم بودن نیاز به قاطعیت و احیانا بر خورد خشن دارد و در مقام مادری وضعیت دیگری توأم با مینا قرار دادن عاطفه و مهر مادری برقرار است. بنابراین تعارض نقش ها تنها در چار چوب دانشگاه نیست بلکه در تمام جامعه قابل

رهگیری است. دانشجو بودن با سه نقش عضو یک خانواده، محصل، و کنشگر مسئول نسبت به جامعه ملازم است که گاهی هم با هم تعارض پیدا می کنند. اما به عنوان یک بحث مقدماتی، و در مورد خاص جامعه ایرانی، باید در ابتدا به گذار دوره دانش آموزی به دانشجویی اشاره کنم. این گذار دارای ابعاد گوناگونی است که من برخی از آنها را که به بحث ما مربوط می شود، مطرح می کنم. نخستین مؤلفه این گذار که به ضلع «درس» چالش

رضوی: نهادهای رسمی، دائماً به یک انگاره دامن می زنند که «دانشجویان سیاسی ضعیف درسی دارند»، این مسئله ای جدید نیست. در دهه چهل و پنجاه نیز در حوزه علمیه علیه طلاب هوادار و شاگردان امام خمینی چنین فضایی حاکم بود. خیلی ها از این منظر که نباید حوزه را سیاسی کرد، طلبه های طرفدار آیت الله خمینی را متهم به بی سواد می کردند. این متد در بعد از انقلاب علیه دانشجویان سیاسی به کار برده شد

سه گانه بحث ما مربوط می شود، تغییر در مدل آموزشی است. در مدل آموزشی مدرسه های ما، غالباً اهمیت برای رشد استعدادها و پرورش خلاقیت ها قابل نیستند، و عرصه ای برای پژوهش در آنها وجود ندارد. اما در دوره دانشگاه، با انتظار متفاوتی در دانشجو ایجاد می شود. مدل آموزشی مطلق و غیر مشارکتی مدرسه، به یک مدل شبه مشارکتی و شبه پژوهشی بدل می شود. در همین رابطه می توان به حذف عامل کنترل اجتماعی غیر رسمی مدرسه در طی این گذار اشاره کرد. وقتی فرد وارد مدرسه می شود، عامل کنترل اجتماعی غیر رسمی برای محصل ایجاد می شود. این عامل کنترلی، گستره عمل و نظارت پهنسازوری دارد و در قالب موجودیتی به نام «بهره انضباط» تحقق عینی هم می یابد، برای نمونه کنترل و نظارت بر حضور دانش آموزان در کلاس های درس، کنترل شیوه رفت و آمد در راهروها، کلاس، حیاط مدرسه، کنترل نوع پوشش و حرکات و حتی راه رفتن دانش آموزان، کنترل مواد غذایی قابل عرضه در یوفه، کنترل بهداشت دانش آموزان و...

از مصادیق این عامل کنترلی هستند. در دانشگاه این عامل کنترلی تقریباً حذف می شود. البته یک سری کنترل های جایگزین وجود دارد، اما گستره عمل این جایگزین ها، محدود و ترو کلان تر است.

مؤلفه دوم این گذار که عمدتاً به ضلع «خانواده» چالش سه گانه مربوط است، تغییر در محیط زندگی برای بخش وسیعی از دانشجویان است. دست کم تا پیش از آغاز و عملیاتی شدن طرح بومی گزینی، این مؤلفه به شکلی گسترده قابل مشاهده بود و هم اکنون نیز تا حد زیادی هست. جمع وسیعی از دانش آموزان مدارس شهرستان ها و شهرهای کوچک وارد دانشگاه های کلان شهرها می شوند و در مقابل نیز جمع زیادی از ساکنان شهرهای بزرگ، برای تحصیل به شهرهای کوچک غیر بومی می روند. این نقل و انتقال مکانی، برای دانشجویان حداقل دو نتیجه در بر دارد: نخست اینکه منجر به دور شدن از خانواده و حذف یکی دیگر از عوامل کنترل اجتماعی غیر رسمی می شود. در مورد دانشجویان دختر، مسئولان خوابگاه، تلاش می کنند نقش قیم مابانه مشابهی ایفا کنند که البته با مقاومت و واکنش منفی دانشجویان دختر همراه بوده و هست. در مورد پسران خوابگاهی، همین کنترل و مداخله قیم مابانه نیم بند نیز وجود ندارد و به یکباره، فردی که تا پیش از این هر لحظه و هر جات تحت کنترل خانواده بوده، در وضعیتی قرار می گیرد که چنین نظارتی را شاهد نیست. نتیجه دوم این نقل و انتقال مکانی، رویه روشن شدن با محیط فرهنگی و اجتماعی جدید و احیاناً کاملاً متفاوت و حتی معارض با محیط پیشین است که پیامدها و مختصات ویژه خود را دارد.

تا اینجا می توان گفت که طی یک گذار دفعتی و کوتاه مدت، به یکباره دو عامل مهم کنترل اجتماعی غیر رسمی از دانشجو - که به بسامان یا بجامه حدویت بیجا و به بند کشیدن توانایی های فرد بوده اند - حذف می شود و چنین تغییر بزرگی در وضعیت یک فرد، بی شک تضادهای ذهنی و عینی زیادی در پی دارد که البته این تضادها الزاماً منفی هم نیستند؛ بلکه عمدتاً زمینه ای برای رشد نیز فراهم می کنند.

وجه سوم این گذار - که به ضلع فعالیت دانشجویی مربوط است - گشوده شدن عرصه ای جدید برای فعالیت و کنشگری در دوره دانشجویی است. مدارس مساعدتاً فاقد هر گونه نهاد اجتماعی - فرهنگی فوق برنامه به معنای واقعی کلمه نه در قالب صورتی هستند. اما در دانشگاه ها، گستره ای از نهاد های صنفی، فرهنگی هنری، علمی پژوهشی، سیاسی و مطبوعاتی در مقابل دانشجو قرار می گیرند که عرصه ای نو ظهور برای کنشگری را رقم می زنند و دانش آموزی که تا پیش از این محکوم به طی مسیر

خانه تا مدرسه و درس خواندن صرف بود؛ اکنون در وضعیتی قرار می‌گیرد که مجبور نیست به این محدودیت‌ها تن بدهد.

به جز این سه مؤلفه، ابعاد دیگری هم وجود دارد مانند تحولی که در رابطه با جنس مخالف صورت می‌گیرد و فرد از یک محیط جدا سازی شده و مصنوعی، وارد محیطی مختلط و طبیعی تر می‌شود. در مجموع باید گفت این گذار چون تصنعی است در دانشجویان کلیشه سازی می‌کند و طی این کلیشه سازی، سه تیپ ایده آل شکل می‌گیرد. من از تیپ ایده آل استفاده می‌کنم چرا که اینها ناب هستند و در هیچ یک صورت عینی یا تمام ویژگی‌های مورد اشاره وجود ندارد.

نخست، تیپ ایده آل «دانشجوی درسخوان منفعل» است. ویژگی‌های این تیپ، به طور نسبی از این قرار است: (بی تفاوتی نسبت به محیط پیرامون ۲، تلقی از دانشگاه به مثابه ادامه منطقی مدرسه ۳، انطباق کامل با دو ضلع درس و خانواده ۴، بیگانگی مطلق با فعالیت دانشجویی، این تیپ را می‌توان اینگونه صورت بندی کرد که دانش آموزی که در مقطع جدیدی درس می‌خواند همان طور که از مدرسه دیپلم گرفته بود در نهایت با یک مدرک دانشگاهی فارغ التحصیل می‌شود. این تیپ که بیشترین شباهت را با دوره دانش آموزی دارد و عمدتاً در بین دانشجویان بومی (غیر خوابگاهی) یافت می‌شود، هیچ چیز جدیدی را در دوره دانشجویی خود تجربه نمی‌کند. اساساً می‌توان با تقریب خوبی گفت که حیات دانشجویی برای این تیپ رقم نمی‌خورد؛ چرا که گذار دفعتی یاد شده، برای این تیپ، با کمترین المان‌ها و مؤلفه‌ها رخ می‌دهد.

تیپ ایده آل دوم، «دانشجوی فعال تنبل» (ساواک گیری از ادبیات عامه) است که دارای ویژگی‌های زیر است: ۱- تمرکز کامل بر عرصه خلاقانه و جدیدی که برای فعالیت فوق برنامه در دانشگاه برایش به وجود آمده است. ۲- آماژ تن دادن مجدد به جایگزین‌های کنترل اجتماعی سر باز می‌زند. او می‌خواهد در مقابل هر نظمی بشورد. پشت کردن به هر نوع نظم بوروکراتیک یا عرفی موجود و اصولاً هر گونه تعهد و پایبندی، ویژگی بارز این تیپ است. از روی مزاح می‌توان جنبش علم تهه را برای نامگذاری این مجموعه دانشجویان به کار برد. ۳- اشتغال به سرگرمی‌های جمعی (گشت و گذار جمعی با حلقه دوستان، مافیابازی در اوقات بین کلاس‌ها و...) نیز ویژگی دیگر این تیپ است.

تیپ ایده آل سوم که بین این دو تیپ قرار دارد،

«دانشجوی فعال پایبند» است. او نظم آهنگین دوره دانش آموزی را با یک نظم جدید و خودساخته که چیزی جز پایبندی و تعهد و مسئولیت اجتماعی نیست، جایگزین می‌کند و بین ابعاد زندگی جدید (درس، خانواده و فعالیت) تقادری ایجاد تعادل نسبی است.

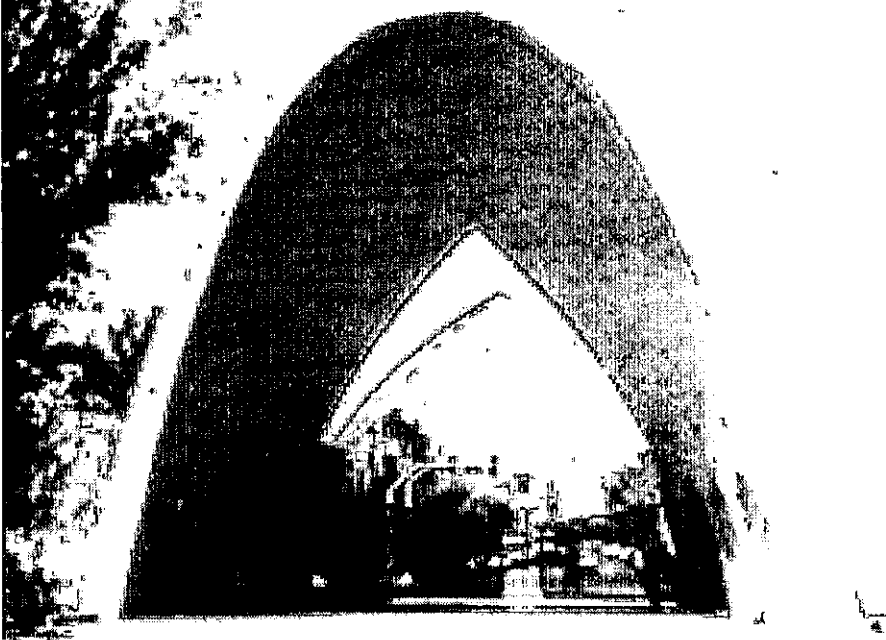
این سه تیپ ناب و خالص هستند و افراد زیادی ممکن است بین این سه تیپ قرار داشته باشند و یاد هر یک از این دسته بندی‌ها نکنند، اما با تقریب خوبی می‌توان گفت اکثریت دانشجویان در قالب یکی از سه تیپ فوق می‌گنجند. این بحث مقدماتی بود و برای روشن شدن زمینه پیدایش تعارض بین سه ضلع مورد نظر ما و پر همسازها را پرکننده گویی و توجه به جزئیات، ترسیم کلیت فضا و وضعیتی که این تعارض در آن شکل می‌گیرد از راه گذر توجه به گذار مذکور و کلیشه‌های محصول این گذار، واجد اهمیت است. این سه ضلعی در چنین فضا و مختصات شکیلی می‌گیرند و من سعی کردم با استفاده از عامل

رضوی: در مورد دانشجویان فعال که متهم به بی سواد می شوند، انتساب بر حسب «بی سواد» چیزی جز یک بر حسب زنی با هدف هویت بخشی کاذب دانشجویان درس نخوان به دانشجویان فعال نیست

درونی که خود دانشجویی می‌باشد، آن را تعریف کنم. اما بی شک برخی عوامل بیرونی هم در بروز یا حداقل تشدید تعارض در این وضعیت مؤثر است. به این معنا که این سه ضلعی به صورت بالقوه قابلیت ایجاد تعارض را دارند. گاهی عوامل بیرونی این قابلیت بالقوه را بالفعل می‌کنند. برای نمونه رسانه‌ها و تریبون‌های رسمی دائماً به خانواده این گونه القا می‌کنند که محیط دانشگاه فساد خیز و گمراه کننده است؛ مواظب فرزندان خود باشید که در دانشگاه وارد بازی‌های سیاسی «یا فساد اجتماعی» نشوند، چرا که هم پایبندی خود به خانواده را از دست می‌دهند و هم از لحاظ درسی ضعیف می‌شوند. اینها ادبیاتی رایج در گفت‌وگوهای رسمی هستند و پیامد تری این گفتمان در خانواده‌ها، ایجاد تعارض ساختگی و کاذب بین سه ضلع «خانواده»، «درس» و «فعالیت» (بویژه فعالیت سیاسی) است. نمونه دیگر این که نهاد‌های رسمی، دائماً به یک انگاره دامن می‌زنند که «دانشجویان سیاسی ضعف درسی دارند»، این

مسئله‌ای جدید نیست. در دهه چهل و پنجاه نیز در حوزه علمیه علیه طلاب هوادار و شاگردان امام خمینی چنین فضایی حاکم بود. خیلی‌ها از این منظر که نباید حوزه را سیاسی کرد، طلبه‌های طرفدار آیت الله خمینی را متهم به بی سواد می‌کردند. این متد در بعد از انقلاب علیه دانشجویان سیاسی به کار برده شد. مادر بررسی مسایل اجتماعی نظریه‌ای به نام نظریه بر حسب زنی داریم. طبق این نظریه، وقتی یک کجسروی رخ می‌دهد، شخص با بر حسب کجسروی روبرو می‌شود و همین بر حسب است که ستیخ اجتماعی «بزهکار» یا «کجرو» را می‌سازد و به آن پروبال می‌دهد. چه بسا اگر فرد با چنین برحسبی روبرو نمی‌شد، توجه ذهنی برای انجام یا ندادن بسیاری از اعمال بعدی در وی پدید نمی‌آمد. البته این نظریه در مورد کجسروی ثانویه صادق است و تبیینی از منشأ کجسروی نمی‌دهد، برای نمونه تکرار سرعت از سوی یک فرد، به دلیل انتساب بر حسب کجسروی وی بوده است. او به لحاظ ذهنی هویت اجتماعی سارق را پذیرفته است. بر این مبنا، در مورد دانشجویان فعال که متهم به بی سواد می‌شوند، نیز انتساب بر حسب «بی سواد» چیزی جز یک بر حسب زنی با هدف هویت بخشی کاذب دانشجویی در سر نخوان به دانشجویان فعال نیست. این بر حسب زنی با این هدف صورت می‌گیرد که به ظن بر حسب زنی، گان، دانشجویان بیشتری «آلوده» این بازی‌های سیاسی در دانشگاه نشوند. اما اگر توجه کنیم می‌توان نشان داد که شمار زیادی از دانشجویان فعال مادر تیپ ایده آل سوم، یعنی درسخوان و پایبند می‌گنجند. البته تعمیم این گزاره، مستلزم کار دقیق آماری است، اما بر حسب زنی گان، هرگز کار پژوهشی و آماری‌ای ارائه نکرده‌اند. در واقع می‌توان تخمین زد که از نظر درسی، میانگین دانشجویان فعال از میانگین کل دانشجویان پایین تر نیست. بر حسب زنی یاد شده، متناوباً سبب می‌شود که دانشجویان مشخص شده توسط تیپ ایده آل سوم به دو سوی عدم تعادل که تیپ‌های ایده آل اول و دوم هستند، گرایش یابند.

نمونه‌ای دیگر از مداخله عوامل بیرونی در دامن زدن به این تعارض‌ها، برخی سیاست‌های سختگیرانه آموزشی است که به عنوان راهکاری از سوی مدیران عاقبت طلب دانشگاه برای باز داشتن دانشجویان از فعالیت‌های فوق برنامه به کار گرفته می‌شود. این مدیران، فعالیت‌های دانشجویان را مزاحم خود تلقی می‌کنند و با تأکید متعمدانه و ناکامل بر این گزاره که «وظیفه دانشجوی تحصیل علم است»، تلویحاً این انگاره را مطرح می‌کردند که اشتغال دانشجویان به فعالیت‌های سیاسی، مانع



سیروراد دانشگاه علم و صنعت

و منفعت طلبی فردی روی آورده ایم و در واقع به عدم پابندی به همه چیز رسیده ایم. ماسعی کردیم در دانشگاه خود این تعهد و مسئولیت اجتماعی را وارد ادبیات و گفتار دانشجویان کنیم، البته منظور ما از تعهد هیچ چیز بزرگ و کلان نبود و تنها این بود که افراد نسبت به پیرامون خود و حتی در کلاس درس مسئولانه برخورد کنند و نباید در کلاس درس مانند دوره دبیرستان عمل کنند، برای نمونه دانشجویان می توانند به جای آنکه در کلاس درس به جزوه نویسی مطلق بسنده کنند، در روند کلاس مشارکت نمایند و بحث های استاد بر خود فعال کنند، سؤال پرسند، نقد کنند و... این مسئله در مورد همه عرصه ها همچون فرهنگی، اجتماعی، علمی، سیاسی و... معنا پیدا می کرد. به نظر من اگر تعهد و مسئولیت اجتماعی در افراذهای بنه شود آن چالش هایی که نگران وجودشان بودیم، زمینه بروز یا تشدید نمی یابند.

■ چرا تغییر رشته دادید؟

□ ارضوی: من از دوره دبیرستان هم به علوم اجتماعی علاقمند بودم، اما به خاطر ذهنیت جامعه در خصوص وضعیت اشتغال آتی، رشته فنی را انتخاب کردم. البته این تغییر رشته بی ربط با این چالش ها هم نبود. جمع بندی ام این بود که شناخت پیچیدگی های جامعه و مسائل اجتماعی، از طریق مطالعات پراکنده، غیر تخصصی و فردی از جنس آنچه در دوره لیسانس داشتم، میسر نیست و نیاز به مطالعه منظم برای فهم مسائل اجتماعی وجود دارد. البته این چالش ها هم تأثیر گذار بودند.

■ آقای یوسفی، شما دانشجوی فنی فعالی بودید و از نظر درسی هم موفق بودید، آیا هیچگاه تصمیم نگرفتید رشته تحصیلی خود را در مقاطع بالاتر، از میان رشته های انسانی انتخاب کنید؟

□ یوسفی: من اتفاقاً بر اساس علاقه ای که به مسائل معرفتی داشتم رشته خود را در مقاطع بالاتر، از محض تغییر دادم.

■ همان طور که گفتید، شما چالشی با خانواده نداشتید؛ آیا در ارتباط با درس با چالشی بین درس و فعالیت های تان روبه رو نشدید؟

□ یوسفی: مشورت با آشنایان و شناختی که از فضا و اساتید پیدا کردم در حل این تضاد بسیار مهم بود. به نظر من یکی از مصلحتی که در فعالیت های دانشجویی وجود دارد "تعجیل" است که می خواهم این موضوع را مقدری باز کنم. اصولاً فعالان دانشجویی عجله دارند که یک خروجی داشته باشند و یا عملی انجام دهند. که این تعجیل به اشتباهی می انجامد که در ادامه منجر به سردی و انفعال آنها می شود. البته برخی از این رفتارها طبیعی است، چرا

تعارض ها را نیز می توان با گذار دفعتی از دوره دانش آموزی به دوره دانشجویی تبیین کرد. ■ برخی از دانشجویان فعالیت فوق برنامه دارند ولی در زمینه رشته تحصیلی خودشان معمولاً به دستاورد هم می رسند؛ از نظر شما اینها در کدام دسته از تیپ هایی که نام بردید می گنجانند؟

□ ارضوی: به نظر من این دانشجویان در زمره دانشجویان درس خوان و پابیندند، چرا که نسبت به محیط پیرامون خود به لحاظ علمی و پژوهشی حساسند و به عبارتی در دوره دانش آموزی نمانده اند. من نکته ای تکمیلی نیز باید بگویم؛ در سال ۸۵ در دانشگاه علم و صنعت با برخی از دوستان دانشجویی جلساتی در مورد این موضوع فکری کردیم که مسئله اصلی دانشگاه چیست؟ عموماً به این نتیجه رسیدیم که مسئله اصلی این است که ما دانشجویان یا منفعال شده ایم و دیگر پیرامون ما بر ایمان مهم نیست، و حتی دیگر به درس هم فکر نمی کنیم و تنه لذت جویی

یوسفی: اصولاً فعالان دانشجویی عجله دارند که یک خروجی داشته باشند و یا عملی انجام دهند. این تعجیل به اشتباهی می انجامد که در ادامه منجر به سردی و انفعال آنها می شود. البته برخی از این رفتارها طبیعی است، چرا که شرایط سنی و عدم تجربه این موقعیت را برای آنها ایجاد می کند

و وظیفه اصلی آنها می شود و در نتیجه با این توجه راه را برای برخورد های سخت آموزشی بازمی گردند، برای نمونه اگر یک دانشجوی سه ترم پی در پی با چهار ترم متناوب مشروط شود، دانشگاه به لحاظ قانونی می تواند وی را اخراج کند، اما عمدتاً دانشجویانی که در چنین وضعیتی قرار می گیرند با ارائه درخواست به کمیسیون موارد خاص دانشگاه، خواستار مساعدت و ارائه یک فرصت دیگر می شوند. این روند به طور عرفی در دانشگاه ها وجود دارد و با توجه به پیامدهای زیانبار اخراج یک دانشجوی، کمیسیون موارد خاص دانشگاه ها، معمولاً یک ترم فرجه به این دسته دانشجویان اعطای می کنند. اکنون اگر قرار باشد سیاست های سختگیرانه ای از جنس آنچه گفته شد اعمال شود، شاهد خواهیم بود که دانشگاه به دانشجویان غیر فعال که به دلیل شخصی در امر تحصیلی ناموفق بوده اند، فرجه اعطای می کنند و با آنها همیاری می کنند، اما به دانشجویان فعال که پرونده مشابهی دارند چنین فرجه ای نمی دهد تا تنبیه مضاعفی علیه دانشجویان فعال به کار نیندند و فضای منفی علیه فعالیت های فوق برنامه ایجاد کنند. من شخصاً در دوره کارشناسی و در زمان ریاست دوتن از رؤسای وقت دانشگاه علم و صنعت شاهد به کار بستن این سیاست ها به شکلی آگاهانه و تعمدی بودم که با اعتراض های دامنه دار و مقاومت دانشجویان روبه روشد.

با این توضیحات و تأکید بر نقش عوامل بیرونی قصد تأکید بر این نکته را داشتم که بخشی از تعارض های مورد بحث در چالش سه گانه، در ابتدا وجود ندارد؛ بلکه در واقع محصول عمل و برچسب زنی عوامل بیرونی هستند. بخشی از

که شرایط سنی و عدم تجربه این موقعیت را برای آنها ایجاد می‌کند. با بالا رفتن سن چه فردی خواهد و چه نخواهد، یک انباشت تجربه اتفاق می‌افتد و انسان باطمانینه‌بیشتری رفتار می‌کند. همچنین شرایط ایران هم به این معضل دامن می‌زند. جریان‌های سیاسی نیز چون با یک نیروی جوان روبه‌رو می‌شوند هر یک از ظن خود روی این نیرو و سرمایه‌گذاری می‌کنند. در این میان فرقی بین جریان‌های سیاسی مختلف، اعم از چپ یا راست نیست. آنها به جای اینکه این تعجیل را به طمانینه تبدیل کنند و به حل آن کمک کنند، از آن سوءاستفاده می‌کنند، مثل برخوردی که خداوند با موسی کرد. داستان موسی با یک تعجیل همراه است. جریان‌های سیاسی هنوز یاد نگرفته‌اند که با فعالان دانشجویی مانند خدا با موسی رفتار و برخورد کنند. موسی در جدال بین یک سیطی و یک قبطنی دخالت کرد که به مرگ قبطنی انجامید. از این رو ناراحت شده، اما روز بعد هم بازمی‌خواست چنین کاری انجام دهد که با سخنان یکی از قبطنیان به خود آمد. آن قبطنی به او گفت آیا نمی‌خواهی از اصلاحگران باشی و آیامی‌خواهی از ظالمان باشی؟ و خودش هم پذیرفت که به خودش ظلم کرده است. خدا هم موسی را آرام کرد و از آن شرایط بیرون آورد و موسی ۱۰ سال از مصر بیرون رفت. او زندگی تشکیل داد، تولید گر شد و آرامش پیدا کرد و سپس عزم بازگشت به مصر کرد. به نظر این گفت‌وگوها که در چشم‌انداز ایران آغاز شده، گاهی در همین جهت است. اگر این تعجیل، به یک حرکت گام به گام تبدیل شود، این وضعیت مطلوب است. همان‌گونه که پیشتر هم گفتیم در سال ۷۸ که ما وارد دانشگاه شدیم، تعداد زیادی از دانشجویان با یک تعجیل وارد کار سیاسی شدند، حتی دانشجویی سال اول، دبیر سیاسی انجمن اسلامی مرکزی شد و در نتیجه جریان‌های سیاسی هم از این موضوع استفاده می‌کردند. این شرایط هم دیگر را تشدید می‌کردند و دانشجویان به سمت انفعال می‌برند. اگر بخواهیم پلی بزنیم به بحثی که در ابتدا داشتیم و آن دیدگاهی که خانم قدس داشت را بپذیریم نباید هیچ جنبه‌ی خودی‌مان را نادیده بگیریم ولی به علت تعجیلی که گفتیم این موضوع مورد غفلت واقع می‌شود. به پاور من اصول فعالان دانشجویی یک‌جانبه‌نگر هستند. نکته دیگری وجود دارد که با حدیثی از اصول کافی آن را مطرح می‌کنم؛ امام موسی کاظم به هشام در ضمن توصیه‌هایی می‌فرماید: ای هشام! هر کس سه چیز را بر سه چیز مسلط سازد به ویرانی عقلش کمک کرده، هر که فکرش را به آرزوی درازش تار یک کند، آن که شگفتی‌های حکمتش را به

گفتار بیهوده ناپود کند و آنکه بتواند رزگرفتش را به خواهش‌های نفس‌خاموش نماید." می‌خواهم از این حدیث مدد بگیرم و به یک نکته اشاره کنم؛ در بسیاری موارد آرزوهای دراز که نشأت گرفته از خامی جوانی و تعجیل است منجر به این می‌شود که فرد احساس کند فعالیت می‌کند و تأثیر گذار است. هر چند که انسان به طور فطری تمایل به حرکتی در جهت رفع نیاز جامعه دارد، ولی اینها در بسیاری از این موارد به علت عدم هدایت مناسب، به آرزوهای دراز تبدیل می‌شود و خود را در موضع حق می‌بیند و از موضع بالا هم در مقابل خانواده و هم مقابل درس می‌ایستد. به نظر من اگر یک دانشجو در بدو ورود دست به عمل نشود بسیار کمتر با این مشکلات روبه‌رو می‌شود. البته باید به این موضوع توجه ویژه داشت که یک دانشجو برای کسب علم وارد دانشگاه می‌شود و اصولاً عدم موفقیت علمی،

رضوی: فردی که به لحاظ آموزشی ضعیف باشد هم ضربه پذیری اش بالا می‌رود، یعنی مدیونیت دانشگاه طبع میکند که با دست گذاشتن روی این نقطه ضعف او را تحت فشار گذاشته و جلوی فعالیتش را بگیرند، و هم این خود باعث حساسیت خانواده و مانع آفرینی آنها می‌شود. در صورتی که اگر فرد به لحاظ درسی قوی باشد بخش اعظم مسئله حل خواهد شد

تأثیری منفی روی عملکردهای دیگر آنها می‌گذارد. بیشتر انسان‌های موفق دانشگاهی در عرصه اجتماعی و سیاسی در رشته تخصصی شان نیز موفق بوده‌اند، برای نمونه مهندس بازرگان یا مهندس مینوشی. در حوزه‌های علمی نیز اینگونه بوده، آیت‌الله منتظری حتی در زندان هم اسفار درس می‌دادند. ایشان در اوج مبارزه روزی ۷۸ ساعت درس می‌خواندند. خانم قدس می‌گفتند انسان باید تمام جنبه‌های وجودی خود را در نظر بگیرد، هر کسی به چیزی ممکن است روی بیاورد و دیگر جنبه‌های وجودی خود را از یاد ببرد، ممکن است کسی فقط به درس روی بیاورد یا فقط فعالیت سیاسی برایش اهمیت پیدا کند. بعضی وقت‌ها هم کسانی به آسیب‌هایی همچون اعتیاد روی می‌آورند. کسانی که از موضع

تخلیه احساسات با این وضعیت روبه‌رو می‌شوند معمولاً زود خسته می‌شوند و کنار می‌کشند و به سمت وسوی دیگری کشیده می‌شوند. بعضی وقت‌ها آدم می‌خواهد خود را به کاری مشغول کند تا وقت بگذراند. اگر کسی از این موضع با فعل اجتماعی-سیاسی برخورد کند، زیان می‌کند، از همین لحاظ نیاز به شناخت اولیه است.

فعالیت سیاسی-اجتماعی هزینه دارد. در بسیاری از موارد این تبعات سختی با فعالیت ندارند و بسیار سنگین ترند. در این گونه موارد، وقتی این تبعات سنگین به عنوان چشم‌انداز در مقابل فعالیت انسان قرار می‌گیرد خود به خود خانواده را با این واقعیت روبه‌رو می‌کند که خطر بزرگی بیخ گوش فرزندشان است، در نتیجه سعی می‌کنند فرزندشان کوچکترین فعالیتی نداشته باشد. در این مورد چه باید کرد؟

ایوب‌سفی: من باز هم بر بحث تعجیل تأکید می‌کنم. این تعجیل مختص دانشجویان نیست و به خانواده هم کشیده می‌شود. ما باید خانواده را مورد مشورت قرار دهیم و حتی خانواده را در کار خود شریک کنیم. نباید این شائبه را ایجاد کنیم که به جای درس خواندن، به کار دیگری مشغولیم. باید دست کم در ابتدا کار را آن قدر کوچک انتخاب کنیم که خانواده بتواند با ما مشارکت داشته باشد. با تمام این اوصاف گاهی ممکن است تلاقی‌هایی صورت گیرد. به نظر من اگر در اینجا یک ادبیات مشترک با خانواده ایجاد کرده باشیم تبعات کارهای ما برای خانواده کمتر می‌شود. مهندس مینوشی می‌گفت پیش از انقلاب مادر یکی از زندانیان برای ملاقاتش آمده بود از فعالیت‌های فرزندش و بسیار ناراحت بود. آن زندانی به مادرش گفت یک بار دیگر روضه موسی بن جعفر را بخوان. در ملاقات بعدی مادر هیچ نقدی به فرزندش نداشت. این ناشی از یک ادبیات مشترک بین خانواده است. اینکه بخواهیم جلوی خانواده بایستیم، خود را در مقابل حصار و مانعی جدید قرار داده‌ایم. دانشجویان باید چشم‌اندازی از تاریخ معاصر خود داشته باشند، چرا که به حل این موضوع بسیار کمک می‌کند. فکر می‌کنم قبل از این که یک فعال دانشجویی نیاز به دانستن موضوعات فلسفی یا علم جامعه‌شناسی داشته باشد نیاز به تاریخ دارد، البته نه به معنای کلاسیک، بلکه یک آشنایی حداقلی با تاریخ معاصر نیاز است، بویژه مطالعه خاطرات بسیاری که تا کنون نوشته شده است. آقای عزت‌شاهی (مطهری) با صدا و سیما گفت و گو می‌کرد، از او پرسیدند اگر به دیروز برگردید با هم همان کارها را می‌کردید؟ ایشان به طور تلویحی گفت اگر تجربیات امروز را داشتیم

خیلی از هزینه‌ها را نمی‌دادم. بشر در طول تاریخ دستاوردها داشته و این دستاوردها انباشت شده است، باید از این انباشت‌ها استفاده کرد.

۱. آقای رضوی، شما چه تجربه‌ای از برخورد با خانواده‌ها داشتید؟

رضوی: در مورد من به جز چند مورد بی‌نفع، خانواده‌ها خیلی در کارهایم دخالت نمی‌کردند، چون خانواده‌ها چندان درگیر مسائل سیاسی نیستند. یکی از این مسائل، مربوط به سال ۸۳ می‌شد که در آن به خاطر مقاله‌ای که من در یکی از نشریات دانشگاه علم و صنعت نوشته و خواستار یک دید همه‌جانبه به جنگ تحمیلی شده بودم منصرفاً یادآوری نوستالژیک و توأم با حسرت فجاج جنگ من مورد توهین‌های مکرر یکی از اساتیدی که در دانشکده معارف تدریس می‌کرد قرار گرفتم، به همین دلیل علیه ایشان شکایتی تنظیم کردم. من نوعاً فرد توداری هستم و معمولاً این مسائل را با خانواده در میان نمی‌گذارم، اما این بار به خاطر توهینی که این فرد به پدرم کرده بودم شکایتنامه را به خانواده نشان داده و آنان را در جریان قرار دادم. متأسفانه از یک سواداره تخلفات اداری عزم جدی برای پیگیری این شکایت نداشت و از سوی دیگر پدرم نیز با همان دیدستی که عمو مادر خانواده‌های ایرانی هست مرا از پیگیری آن بازمی‌داشت و توصیه می‌کرد که خود را درگیر نکنم و به درسم بپردازم. در نهایت سرمن‌نامه‌ای نوشته و گفتم به این دو دلیل شکایت‌م را پیگیری نمی‌کنم و تنها منتظر صدور حکم می‌مانم که البته هیچ‌گاه حکمی صادر نشد. به جز آن برهه و چند مورد دیگر مثل چند وقت قبل که من احضار شده و به خانواده هم اطلاع داده بودم و آنها هم نگران بودند، خانواده در کارهای من مداخله مستقیم نمی‌کنند.

خارج از این بحث شخصی می‌خواستم این قاعده کلی را ارائه دهم که به نظر من اگر فعالان دانشجویی به لحاظ درسی و آموزشی دانشجویانی متوسط به بالا باشند و از ناحیه مسائل آموزشی، ضربه نخورند، خانواده‌ها ایشان در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی آنها مداخله و مشکل‌آفرینی چندانی نمی‌کنند. ایجاد محدودیت خانواده‌ها در فعالیت‌های سیاسی و به طور کلی فوق‌برنامه‌زمانی جدی شده و باعث ایجاد تعارض می‌شود که فرد قبلی به مسائل آموزشی خود بی‌توجهی کرده باشد. فرضاً وقتی دانشجویی مشروط شده و دانشگاه به خانواده اطلاع می‌دهد، معمولاً این پرسش برای خانواده پیش می‌آید که تو وقتی درس خود را نمی‌خوانی به چنه دلیل به فعالیت‌های دیگر می‌پرداز. پرسش به حق و بجایی هم هست، دانشجوی در ابتدا وارد دانشگاه می‌شود که

درس بخواند و هر چیزی که او را از این امر بازدارد را باید کنار بگذارد. این را مرتباً در کلام بزرگان هم می‌بینیم. در موقعیتی که پیش آمد و دوبار توانستیم خدمت آیت‌الله منتظری حضور پیدا کنیم، ایشان هر دو بار بخش زیادی از صحبت‌هایشان را به توصیه به درس خواندن اختصاص دادند و احادیث و آیات متعددهم بر این توصیه مثال می‌آوردند و می‌گفتند شما که دغدغه و تعهد دارید، اگر تخصص و علم هم پیدا کنید و وارد اجتماع شوید جامعه خود به خود ساخته می‌شود. نیازی نیست که در استان را به این بهانه که می‌خواهید در راستای توسعه و تعالی کشور گام بردارید تعطیل کنید. خانواده‌ها زمانی به عنوان یک عامل تعارض آفرین درمی‌آیند که فرد عرصه کار

رضوی: مسائلی که در عالم واقع وجود دارد ممکن است تزاخم‌هایی با هم داشته باشند، بشر باید به سمت حل این تزاخم برود، برای حل این تزاخم هم به عامل وحدتی نیاز داریم؛ قرآن این عامل وحدت را خدا و پیامبر می‌داند و می‌گوید اگر مبنای را خدا و پیامبر بگذاری این مشکل حل خواهد شد

آموزشی خود را به نفع فعالیت سیاسی و دانشجویی خود کنار گذاشته و به آن بی‌توجهی کند. فردی که به لحاظ آموزشی ضعیف باشد ضربه پذیری اش بالایی رود، یعنی مدیریت دانشگاه طمع می‌کند که با دست گذاشتن روی این نقطه ضعف او را تحت فشار گذاشته و جلوی فعالیتش را بگیرند، و هم این خود باعث حساسیت خانواده و مانع آفرینی آنها می‌شود. در صورتی که اگر فرد به لحاظ درسی قوی باشد بخش اعظم مسئله حل خواهد شد و هم آن آسیب‌پذیری ازین می‌رود و هم خانواده مطمئن می‌شود که فرد وظیفه درسی و تحصیلی خود را به درستی انجام می‌دهد. تازه خانواده‌ها خوشحال هم می‌شوند که فرزندشان هم به لحاظ علمی نخبه باشد و هم در کنار آن به فعالیت بپردازد. البته این را به عنوان یک قاعده کلی نمی‌گویم، چون ممکن است به هر حال سطح فعالیت به حدی برسد که برای خانواده نگران کننده شود.

اگر نکته خاصی به عنوان جمع‌بندی بحث دارید بفرمایید.

رضوی: پس از انتخابات بحثی با دوستانمان داشتیم که آیا در انتخابات فعال شویم یا نه. من دغدغه‌های هم‌نسبت به زمان جنگ داشتم. می‌خواهم بگویم که این مسائل مربوط به زمان حال یا تنها دانشگاه نیست، جنگ نیز تعارضی را در خانواده‌ها ایجاد کرده بود. به هر حال آن زمان یک سوگوش و پوست انسان‌ها بود و سوسی دیگر گلرله. فشاری هم که روی خانواده‌ها بود تا یک نفر به جنگ رفته و برگردد قابل درک است. می‌توان تصور کرد که عده‌ای هم در کشور ما هم در خارج ادامه جنگ را به نفع خود می‌دانستند. حال پرسشی که برای خود من وجود دارد این است که این وسط تکلیف چه می‌شود؟ این پرسشی است که معمولاً فراروی ما قرار می‌گیرد که آیا مادر یک دعوی سیاسی کلاتر بازی می‌خوریم؟ پرسشی معمولاً دانشجویان وقتی که سن شان بالا تر می‌رود، از خود می‌پرسند که آیا ما تنها باز بچه برخی جریانات سیاسی قرار گرفتیم؟ از آنجا که پدر من هم بهمن ۶۶ یعنی اواخر جنگ شهید شد این پرسش برای من جدی تر شد. مسئله‌ای هم که همیشه در ایران مطرح است این است که همه چیز دست انگلیس است و آنها هر کاری بخواهند می‌کنند. به هر حال مجموعه‌ای باعث می‌شود انسان به این فکر بیفتد که نکند پس از مدتی به این برسد که هر چه کرده تنها بازی خورده است. در جلسه‌ای هم که به خاطر بحث بر سر ورود به انتخابات بود این مسئله به طور جدی مطرح بود.

اما چیزی که این مسئله را تا حدی برای من حل کرد این بود که به این رسیدم برخی حوزه‌ها را هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را تسخیر کند، مگر این که خود ما این حوزه‌ها را به بقیه بدهیم؛ نه انگلیس، نه آمریکا و نه هیچ فردی نمی‌تواند این حوزه‌ها را به تسخیر در آورد. این حوزه‌ها شخصی است و در عین شخصی بودن نمود اجتماعی دارد. به نظر من اگر این حوزه‌ها قوی شود می‌تواند یک هارمونی از وجود انسان را به نمایش بگذارد. وقتی با این دید به بطن جنگ نگرینم دید گامم عوض شد، ولی وقتی فرد به میدان مین وارد می‌شود، این حوزه‌ای شخصی است که هیچ‌کس نمی‌تواند وارد آن شود. این یک مسئله شخصی برای آن فرد است که از مجموعه کار خود لذت می‌برد، حتی بین رزمندگان‌ها دعوا بوده که مثلاً شما زن و بچه داری، پس تو نرو، من می‌روم. یکی از معلم‌های ما خاطره بسیار جالبی تعریف می‌کرد و می‌گفت در یک عملیات شرکت داشتیم و کشته‌های فراوانی هم داده بودیم و کلاً فضای غمگینی حاکم بود، در همین حال دیدیم یکی از رزمندگان‌ها چندین بار

مشقت خود را پر از آب کرده و به جایی می‌ریزد. گفتیم چه می‌کنی؟ گفت من که الان کاری از دستم بر نمی‌آید، اما این ماهی دارد اینجامی میرد، دست کم می‌توانم جلوی مرگ او را بگیرم! اما چنین حوزه‌هایی داریم و نباید اجازه دهیم این حوزه‌ها به دست کسی بیفتند. اگر بتوانیم تعادلی میان این حوزه‌ها ایجاد کنیم و حوزه‌های جدیدی نیز به وجود بیاوریم، اینها محل‌های تسخیر نشدنی می‌شود. این چیزی است که در قضایای اخیر هم ملاحظه می‌کنیم.

به نظر من در مبحث دانشجویی هم اگر فرد این حوزه‌ها را ایجاد و تقویت کند موفق خواهد بود. بسیاری از مشکلات، ناشی از این است که فرد تصور می‌کند این حوزه‌ها به صورتی است که دیگران می‌توانند در آن دخالت کنند و منحصراً به شخص او نیست. حوزه کسب علم، حوزه فکر فرد، ذهن فرد، اخلاق فرد حوزه‌های نیست که کسی بتواند در آن دخالت کند. برای نمونه وقتی به دستاوردهای مهندسین بازرگان نگاه کنیم، ایشان دستاورد کار قرآنی، دستاورد علمی و... دارد. این حوزه‌ها هم قابل دستیافتن نیست. اگر روزی او را رئیس دولت موقت کنند و فرد او را بر دارندمشکلی در این حوزه‌ها ایجاد نمی‌شود، چون متعلق به شخص اوست. به نظر من اگر فرد برای خود بینهای داشته باشد می‌تواند بین سه‌راس یعنی خانواده، درس و فعالیت تعادلی ایجاد کرد.

نکته آخری هم که می‌خواهم بیان کنم این است که این چالش از سوی قرآن هم به رسمیت شناخته شده است. در سوره توبه آیات ۲۳ و ۲۴ بر سر این چالش بحث می‌کنند و تحلیلی هم روی آن ارائه می‌دهد. خطاب آیه هم به ایمان آورندگان است، یعنی کسانی که واقعا دغدغه راه دارند. در آن آیه می‌گویند: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدران یا برادران شما کفر را بر ایمان ترجیح دادند آنان را دوست نگیرید، هر کس از شما آنان را دوست بگیرد پس به راستی ستم کار است. اگر پدران و برادران و پسران و زنان و خویشان شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادهای بیم دارید و به سراهایی که دلخوشید نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب تر است پس منتظر باشید که خدا حکم خویش را صادر کند و خداوند قوی و فاسق را هدایت نمی‌کند، در آیات می‌گوید این تضادی که وجود دارد تضاد انسانی است، به عبارتی دیگر مسائلی که در عالم واقع وجود دارد ممکن است تراحم‌هایی با هم داشته باشند، بشری باید به سمت حل این تراحم برسد، برای حل این تراحم هم به عامل وحدتی نیاز داریم؛ قرآن این عامل وحدت را خدا

و پیامبر می‌داند و می‌گوید اگر مبشار خدا و پیامبر بگذاری این مشکل حل خواهد شد. البته وقتی وارد زندگی بیک فرد غیر مذهبی مثل چه گوارا می‌شوی می‌بینی انسان را به عنوان یک واقعیت خارجی پذیرفته. او بالاخره وارد مبارزات می‌شود و حتی به پیروزی کویا قانع نمی‌شود و در نهایت هم در همین راه کشته می‌شود. به این سیر که نگاه می‌کنید پذیرش اینکه واقعیت بیرونی غیر ما هم وجود دارد را می‌بینید، این واقعیت هم زنده است و ما هم جزو آن هستیم. بر این اساس ما می‌توانیم به سوی حل این چالش برویم.

رضوی: نکته‌ای که می‌خواهم در جمع‌بندی حرف‌هایم بر آن تأکید کنم، توجه به مؤلفه‌ای به نام مسئولیت اجتماعی است. این مؤلفه اگر در کنشگران جامعه نهادینه نشود، نه تنها در عرصه دانشجویی، که در عرصه‌های بعدی نظیر زندگی

رضوی: دانشجویان فعال ما از این نظر که بخشی از زندگی خود را وقف پیگیری مسائل جمعی می‌کنند به تعبیر دکتتر شریعتی - توانسته‌اند به درجه‌ای از ایثار و از خودگذشتگی دست یابند، اما اگر این فعالیت مانع درس خواندن یا پایبندی‌شان به خانواده شود، از آنجا که زمینه عینی کنش و فعالیت حذف یا کم‌رنگ می‌شود، در واقع دچار نقض غرض می‌شویم

مشترک، کار و... نیز چالش‌های سه‌گانه یا چندگانه دیگری بروز نخواهد کرد. این مسئولیت‌دور از دسترس یا بزرگی نیست، بلکه می‌توان به شکل بسیار روزمره و جزئی آن را تجربه کرد. این مسئولیت به شکل قابل دسترس آن، چیزی جز وارد کردن دیگری در معادلات و کنش‌ها نیست و اینکه جز من، دیگری هم وجود دارند؛ دیگری که حقوقی دارند، در نگاه کلان نیز، مسئولیت‌سلازم با تعادل در مشی و مسلک و توجه به افق و چشم‌انداز بلند در عرصه کنش است. یکجانبه‌نگری در مشی، خلاف مسئولیت اجتماعی است. فعالان محیط زیست تعبیری با این مضمون دارند که «زمین میراث پدران ما نیست بلکه میراث فرزندان ما است» این جمله را خاسته از معاد باوری درونی انسان است و قابل تسری به تمام

عرصه‌های زندگی فر دست‌همین که فرد آینده‌های دور تر و آیندگان و نسل‌های بعدی را نیز در معادلات خود وارد کند و خود را در قبال وضعیت آنها مسئول حس کند، مسئولیتی که از آن سخن می‌گویم، تحقق یافته است. این بیت که «دیگران کاشتند و ما خوردیم» ما بکاریم تا دیگران بخورند، نیز ترجمان روزمره و عامیانه همین معناست.

همچنین باید دائماً این گزاره را پس ذهن خود مرور کنیم که برای تحصیل علم به دانشگاه آمده‌ایم و تمام عرصه‌های دیگر اگر چه مهم تر و اساسی‌تر از تحصیل باشند، نباید بر درس خواندن مقدم شوند. می‌گویم «مقدم» و نمی‌گویم مثلاً «مهمتر»؛ چرا که دغدغه حمایت از حقوق دوستان خود را داشتن ماهیتاً مهم‌تر از سر فروردن در کتاب‌های درسی است. اما این دغدغه، زمانی امکان‌پذیر می‌شود که فعال دانشجویی، در ابتدا «دانشجو» باشد و همچنان عضوی از خانواده دانشگاهی، اگر از مسئولیت فردی که برای دفاع از کشور در مقابل تجاوز دشمن مرده، حرف بزنیم، حرف بی‌معنایی زده‌ایم، چرا که فردی به شرط زنده بودن چنین مسئولیتی دارد. فعالان مایه به شرط دانشجوی بودن به معنای تام کلمه از حضور فیزیکی و مستمر و منظم در کلاس‌های درس گرفته تا قدم زدن در راهروهای دانشکده خود و تادرس خواندن در کتابخانه و اصولاً هر عمل دیگری که در رفتار فعالان ما پس از مدتی غایب می‌شود هست که می‌تواند فعال باشد. این مسئولیت‌ها را می‌توانیم در تحصیل و درس خواندن بر هر امری مقدم است. دکتتر شریعتی تعبیری با این مضمون دارد که «بالاخرین درجه ایثار و از خودگذشتگی، نه گذشتن از مال و جان، بلکه گذشتن از رشد فردی برای توجه به دیگران است». همچنین ایشان تأکید کرده‌اند که بزرگترین حوزه درس و پرسور ماستینیون را ایشان نه در کلاس و در فرانس، بلکه در جایی دیده‌اند که در مسجدی نشسته و برای الجزایری‌هایی که سواد خواندن ندارند، در حال آموزش قرآن است. دکتتر شریعتی در جای دیگری می‌گوید من به هنر و فلسفه بی‌نیاهم، غلامند هستم و اینها روح مراسم بی‌رباب می‌کنند. اما با فاصله می‌گویند اگر به این امور اشتغال ورزد، از رشد اجتماعی، به نفع رشد فردی خود کناره گرفته است. دانشجویان فعال ما از این نظر که بخشی از زندگی خود را وقف پیگیری مسائل جمعی می‌کنند به تعبیر دکتتر شریعتی، توانسته‌اند به درجه‌ای از ایثار و از خودگذشتگی دست یابند، اما اگر این فعالیت مانع درس خواندن یا پایبندی‌شان به خانواده شود، از آنجا که زمینه عینی کنش و فعالیت حذف یا کم‌رنگ می‌شود، در واقع دچار نقض غرض می‌شویم.